

۱۱۵۵۱۲۱

از شرط بی‌باید

www.ketab.ir

مجموعه اشعار
«مصطفی»

سرشناسه	صديقاني، مصطفي، ۱۳۰۳ -
عنوان و نام پديدآور	انتظار بي پايان / مجموعه اشعار مصطفي صديقاني.
مشخصات نشر	تهران: نياک، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهري	۳۵۲ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۶۵۶۵-۰۰-۲
وضعيت فهرست‌نويسي	فبا.
يادداشت	چاپ دوم.
يادداشت	کتاب حاضر قبل از تحت عنوان «ديوان شعر انتظار بي پايان» توسط انتشارات مصطفي صديقاني در سال ۱۳۸۵ منتشر شده است.
عنوان ديگر	ديوان شعر انتظار بي پايان.
موضوع	شعر فارسي - قرن ۱۴.
ردیف کنگره	۱۳۹۰ د ۷۱۶ / د ۸۱۳۱ PIR
ه‌بندی ديويي	۸ فا ۱/۶۲
ماره کتابشناسي ملي	۲۶۳۱۱۷۸

انتظار بي پايان

نويسنده	مصطفي صديقاني
چاپ دوم (اول ناشر)	۱۳۹۵
شمارگان	۱۰۰۰ نسخه
چاپ و صحافي	توکل
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۶۵۶۵-۰۰-۲
قيمت	۸۰۰۰ تومان



نشر نياک: تهران، ميدان انقلاب، ابتدای خيابان آزادي، نرسیده به جمالزاده
جنوبي، پلاک ۳۸، واحد ۷ تلفن: ۰۹۳۹۱۴۸۲۸۸۲ - ۶۶۴۳۳۰۸۵

فهرست

پیشگفتار.....	ج
مقدمه.....	ق
به نام خداوند.....	۱
مدینه منوره: در نعت رسول اکرم ﷺ.....	۴
یا ای کاش.....	۶
سوم شعبان.....	۱۰
آن تابناک آیت پروانه دار.....	۱۱
غزلیات.....	۱۳
مقطعات.....	۱۱۵
مثنویات.....	۱۴۷
اشعار مختلف.....	۲۰۵
مناجات.....	۲۶۷
پیوست الف: کشف الایات.....	۲۷۵
پیوست ب: فهرست اشعار همراه با توضیحات.....	۳۰۹
پیوست ج: فهرست اشعار به ترتیب حروف الفبا.....	۳۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن از پیر دل سوخته‌ای که زبانه‌های عشقش، آتش به دل‌های فسورده زده و گرمای نَفَسِ مسیحایی‌اش، دل‌های منجمدی را به شعله‌هایی فروزان پندل کرده و جماد صفا^۱ی را به میهمانی ملکوتیان برده، بس دشوار و ناممکن است. و اگر نبود فرمان و نظر پر محبت و اغماض گر ایشان، هرگز چنین خامی به معرفی اشعار سوخته‌دلی واصل نمی‌نشست. فطره^۲ آب کجا و بحر مسجور^۳ کجا؟

بنای آن نیز که شخصیت و روح والای استاد، پیر و مرادمان در این چند سطر به رشته تحریر درآید نه حق مطالبش در مثنوی‌ها هم نگنجد؛ «أُولَیائِی تَحْتَ قَبَائِی، لَا یَغْرِفُهُمْ غَیْرِی»^۴ بلکه تنها دل را به گشای از نغمه‌های این "نی شکسته" می‌سپاریم تا شاید جرعه‌ای از آن نسیم به کام دل ریخته باشیم، و اصلاً مگر کسی را یارای آن است که آن انسان کامل، آن معنی عشق و ایشار و وفا و آن اسوه اخلاص و معرفت و مودت به اهل بیت (علیهم‌السلام) را توصیف کند؟

نیمه‌های شب جمعه ۱۷ ربیع الاول، روز ولادت با سعادت رسول گرامی اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، به سال ۱۳۰۳ هـ. ش، در خواب به حاج محمد سی‌ری^۵ داده می‌دهند که دخترش سکینه خاتون، صبحگاه پسری به دنیا می‌آورد که نام «محمد طائی» برای او

۱- بحر مسجور: دریای فروزان؛ که در آیه ۶ سورة مبارکه «طور» ذکر شده است.

۲- حدیث قدسی: «دوستان من تحت پوشش من هستند، جز من کسی آنها را نمی‌شناسد».

۳- نسیم: برترین شراب بهشتی است که از بلندی فرو می‌ریزد و مخصوص مقربان است که در آیات ۲۷ و ۲۸ سورة مبارکه «مطففین» ذکر شده است.

۴- ایشان شخصیتی فضل و صلاح بودند که در مفتاح‌الجانان در بخش فوائد ملامت زیارت عاشورا ذکر فضایلشان آمده است.

برگزیده شده. ساعتی بعد، عبدالحسین خان، تاجری که به خیرخواهی و درستکاری شهره شهر بود، فرزند را با محبت فراوان در آغوش می‌گیرد. این عشق روز افزون، به‌همراه احترام وافر تا پایان عمر پدر، ادامه داشت.

بیش از چهل سال بعد، در سن چهل و یک سالگی شبی "مصطفی"، پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب می‌بیند که با محبت و رضایت تمام به او عنایت فراوان می‌نماید.

دورت از آفتاب تابناک‌تر آن حضرت، که زیبایی به چاکری‌اش تاب و توان نداشت، پیش روی "مصطفی"، جلوه‌گر شد و آن حضرت بشارت دیدار عکس مولا علی علیه السلام را نیز در فردای آن روز به "مصطفی" می‌دهند که چنین نیز شد:

گفت فردا عکس رخسار لی برون عیان کن برابر روی من با روی ماه یاورم^۱
 پس از این دیدار، او که "طفی"ی پیامبر نیز شده بود، نطقش به شعر گویا می‌شود و کعبه دلش به ناوانه‌ترین شیوه، از جنس قلم، تا گدازه‌هایی از عشق سوزانش را بیرون ریزد.

اولین سروده این مجنون کوی حقیقت، شعر «به نام خداوند» متولد می‌شود:

با نام تو شعر خویشتن ساز کنم با یار تو روز خویش آغاز کنم
 با سوز تو نغمه‌ها به دل ساز کنم با ذکر ترغف‌ها به دل باز کنم^۲

پس از آن، این یار صدیق امام حسین علیه السلام که تماماً صدق است، به دعا و به حق «صدقیانی»، اشعار بسیاری سرود اما نه به گزافه، که معتقد است از هر صد حرف یکی را می‌توان گفت و از هر صد گفته یکی را می‌توان نوشت.

اشعار او که فرسنگ‌ها راه با هر نوع ریا و تظاهر و خودنمایی فاصله دارد، از عمل

۲- شعر «به نام خداوند»

۱- قسمتی از شعر «خواب خوش» از دیوان

صادقانه‌اش جان می‌گیرند؛ زیرا هرگز دیده نشده که ایشان توصیه، راهنمایی و دلالتی داشته باشند که ابتدا خود عامل به آن نباشند. راه نرفته را نشانی نمی‌دهند بلکه خود در بالای راه ایستاده دست می‌گیرند و "بیا" می‌گویند، نه "برو":

از دیار بی‌نشانی تا بدین جاره سپردم ز امثال امر حق همچون ستوری راهوارم
تا مگر گم‌گشته‌ای را بر سر راهش رسانم یا به دل‌های پریشان و غمین مرهم گذارم^۱

در مجموعه اشعار ایشان نه اثری از رنگ لب و خال گونه و قد سرو یار به چشم می‌خورد، نه سوز از دست دادن یاری عشوه‌گر آتش بر دلش زده. نه درد نداشته را در بارز راه به فروش می‌گذارد و نه با تشبیهات سخیف، کلام را به اطاله می‌کشد:

ما را به ساق و می بطرب نیاز نیست پیوسته سرخوشیم ز شور و نوای دل
او اصلاً نیازی به این همه «دیوان» سازی‌ها ندارد. درد او آنقدر متعالی و افلاکی است که گردی هم از عالم خاسی بر داشت نمی‌نشیند. روحی که به اوج بی‌نیازی و فنای فی‌الله رسیده را با زیورهای فانی دنیایی به مار؟
با ما سخن ز ارزش دَر و گهر مگه... در چشم ما فزون ز کفی سنگواره نیست

وقتی از نگاه او «آدمی در این جهان زندانیه»^۲ و این سجن دنیا ارزش نیم‌نگاهی هم ندارد؛ پس هر تعلقی و تملکی در آن، قفلی است. سویر دره‌های این زندان و بندی دیگر بر پای دل عارف:

نام و نشان خویش فکندیم زیر پای و آن‌گه قدم به پای شقش نهاده‌ایم^۳
تا جایی که خوشدل است که نامی هم از او در این دنیا به‌جا نماند
رفتیم و خوش‌دلیم که نامی ز ما نماند از ما در این دیار نشانی به‌جا نماند^۴

۲- نام شعری از دیوان

۴- شعر «نشانی ز ما نماند»

۱- شعر «توبهار کوی یارم»

۳- شعر «دامن گشاده‌ایم»

خدا می‌داند که اگر حکم قانون نمی‌بود، کتاب‌هایشان را هم بی‌نام عرضه می‌کردند.

عارف ما توشهٔ راهش را از این دنیا انتخاب کرده:

که دعا کرد خدایا که در این فتنهٔ دنیا من از آن بلدهٔ عشقت همعشب سرخوش و مستم

و فریاد طلبش هر دم به گوش جان می‌رسد که نه آب، بلکه تشنگی بیشتر طلب
می‌کند:

من به وادی طلب حیران ز کار هر زمان گویم خدایا نار نار
درد عشق افزون عطا کن ای خدای تا بسوزاند مرا سر تا به پای^۱

تمامی «بودنش» را رازِ امدادِ عنایت خاص حضرت حق است و هنوز مست آن پیمانهٔ
نخست:

یک قطره به ما بخشید از بحر کرم جانان عمری است که سرمستیم ز آن قطرهٔ جلودان
از ساغر درویشی پیمانه می‌نوشتم صد شکر خداوند زین نعمت بی‌پایان^۲

وقتی نغمه‌های سوزناک عاشقانهٔ اشک‌ها به دل می‌زند که:

من عاشقم، من عاشقم، دیوانه‌ام، دیوانه‌ام در شعله‌های عشق او، پروانه‌ام، پروانه‌ام^۳
به دنبال مرهم و دوا می‌گردم؛ اما چه مرهمی در دل من که زخمی است و زخمی است

نالد چو کسی از دردی آن بر دل ما افکن سوزن پتو از رنج بر سینهٔ ما بفشان
سرخ‌ریخ آتش بخشای به مشتاقان زردی رخ من در حرمهٔ ما بنشان^۴

و در آخر این هنگامه از خدا درخواست و طلبی ندارد مگر:

ما دردکشان در پی درد آمده‌ایم در پیشگفت با رخ زرد آمده‌ایم
بهر طلب دامن‌ی از آتش عشق در کوی تو در این شب سرد آمده‌ایم

۱- شعر «راه بنما تا به قربانگاه عشق»

۳- شعر «لیکن گه جان باختن مستانم مستانم»

۲- شعر «یک قطره به ما بخشید از بحر کرم جانان»

۴- شعر «یک قطره به ما بخشید از بحر کرم جانان»

درد را عنایت بزرگ خداوند به اولیای خاصش می‌داند که با آن دلی شکسته می‌شود و اشکی فرو می‌ریزد و این رقت قلب، یعنی شهد وصال را به کام جان ریختن. وقتی از ایشان درخواست می‌شود برای بهبود حال خودشان دعا کنند، چه زیبا می‌فرمایند: بله، دعا می‌کنم که:

الهی سینه‌ای ده آتش‌افروز در آن سینه دلی و آن دل همه سوز
کرامت کن درونی درد پرورد دلی در وی درون درد و بیرون درد
این‌ها «خلایق و عشق و تسلیم در ایشان رمز حدیث شریف: «الْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ» را بر
همان‌ها شایع می‌کند.

از عظم، روح، جان دانستیم: این برادران یوسف علیه السلام نبودند که به او جفا کردند و برادر را به چاه انداختند، بله، این یعقوب پیغمبر علیه السلام بود که شایسته کشیدن درد فراق شده بود تا «صبر جمیل» را نیامیخته باشد. و در واقع این نمرودیان نبودند که پیغمبر خدا را به آتش انداختند تا بسوزد. بلکه این ابراهیم خلیل الله علیه السلام بود که شایسته نمایش مقام توحید و تسلیم شده بود. و این یزیدیان نبودند که خاندان طاهر و پاک محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به خاک و خون کشیدند، بلکه این دردانه خدا، امام حسین علیه السلام بود که باید صحنه زیبای «ذبح عظیم» را در نمایش می‌گذاشت تا ثارالله شود.

او نیز همچون اسلاف پاکش، رنج را چنین می‌ستاید که:

الهی اگر دردم افزون کنی دلم را اگر غرق در خون کنی
نه یکدم بنالَم ز سوز درون نه بیرون نهم پا ز است خون^۳

۱- در سورة مبارکه «یوسف» آیه ۱۸ ذکر شده است.

۲- در سورة مبارکه «صافات» آیه ۱۰۷ بیان شده است.

۳- شعر «نکوبه دری غیر درگاه تو»

صبر و تحملش در مقابل رنج و درد و ناملایمات، ایوب پیغمبر علیه السلام را به یاد می آورد که عاشقانه به استقبال قضای حق می رفت. می گویند حضرت ایوب علیه السلام که بدنش از بیماری، کرم گذاشته بود، اگر کرمی از آن فرو می افتاد سر جایش می گذاشت که "شما میهمان این تنید، کجا می روید؟"

گر به دردی مبتلا گشتیم جای شکوه نیست دلستان ما دل ما را شکوفان خواسته^۱
اشک و دلتش در فراق دوست، شعیب پیغمبر علیه السلام را به یاد می آورد که از فرط گریه، سه بار بنیانش را از دست داد و دگر بار خداوند "بینا"یش کرد زیرا بهانه اش بهشت و دوزخ بود، که شعیب علیه السلام، خود معشوق را از او می خواست.

از پای تابه بر شدیم اشک همچو شمع حاجت دگر به بوسه باد صبا نماند^۲
اما کسب و کارش، حاجت بخش تر از تجارت^۳ هاست. او پاکبخته ای است که هر چه داشته با سخاوت تمام در راه خدا داده و تنها یک آرزوی دیگرش مانده:

در دوستی و مستی من با ختم این هوس دست نهادم جان تا کی طلبد جانان^۴
و مانند شاعر محبوبش مولوی رحمه الله که می گوید:

خُنگ آن قماربازی که بباخت هر چه بودش بنامند بچش آلا هوس قمار دیگر
چنین می سراید:

آن که که جان به پای تو ایثار می کنم گویم دریغ و در که در دوباره نیست^۵

۱- شعر «هر کسی را آن عطا کرده که خود آن خواسته»

۲- شعر «تشنه ای ز ما نماند»

۳- سوره مبارکه «صف» آیات ۱۰ و ۱۱: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدْرِكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ...»

۴- شعر «یک قطره به ما بخشید از بحر کرم جانان»

۵- شعر «دل بی لیلیب عشق به جز سنگ خاره نیست»

پر واضح است برای روحی چنین بلند و متعالی که سر بر آستان جانان دارد، تن و جان فقط ارزش نثار کردن دارد؛ و عشقش به این جانبازی چنان صادقانه است که فرح و شادی بی‌مانند یاران مولایش امام حسین علیه السلام، در شب و روز شهادت را به یاد می‌آورد:

تن را ز جان کردم جدا، افکندمش سویی رها گفتم دگر از جان ما بیگانه شو، بیگانه شو^۱

آنجا که از «طفل زمان»^{*} درخواست می‌کند «رها کن جانم از این بند تا جانان خود بینم» و برای دیدن «پیک اجل» بی‌صبرانه لحظه‌شماری می‌کند، تو گویی کلمه صداقت در آیه «فَتَمَتَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۲ را به تصویر می‌کشد.

مانیم، سوق دیدن دلدار روز حشر در انتظار وعده فردا نشستیم^۳

عهد و پیمان‌ش تنها با خداست و آن هم عهد بندگی و در کمال وارستگی می‌گوید:

نشکنم عهد نه با رب هرگز عهد من بندگی در گه توسست^۴
و آتش عذابش هم دور اندک از دست:

سوختن در آتش دوزخ چنان جا زده نیست دور افتادن ز جانان کیفر سنگین ماست^۵

مرامش پیروی از اهل بیت علیهم السلام است آنجا که دو صد جان را به یکباره در راه دوست تقدیم می‌کند.

از عشق او دیوانه‌ام، مدهوش آن جانانم

روشن نموده خانه‌ام، این عاتق، رشار علی

هر درد از او درمان کنم، هر مشکلی آسان کنم

صد جان اگر قربان کنم، نبود سرور عالی^۶

۱- شعر «آرزوی جانان»

۲- سوره مبارکه «بقره» آیه ۹۴

۳- شعر «در ولدی جنون به تملنا نشستیم»

۴- شعر «شیوه عاشقی»

۵- شعر «سوختن در آتش دوزخ چنان جفاکده نیست»

۶- شعر «انوار علی»

*- اسامی داخل گیومه نام اشعار دیوان می‌باشد.

و مونس جانش قرآن و عترت علیهم السلام:

به دنیا مونس ما شد کلام الله و هم عترت
و سرخوش از باده دوست در نماز می گوید:

من سراپا شده‌ام شور و نشاط
گشتم از باده عشقت سرمست
مست و دیوانه به هنگام نماز
به می و ساقی و مطرب چه نیاز^۲

اگر قرار باشد تمام دیوان را برگردیم تا بارزترین صفت شخصیتی ایشان را پیدا کنیم، آن چیزی نیست که بتواند باشد جز صفت «مظلومیت». صفتی که در مقتدایش مولا علی علیه السلام به اوج خود رسیده در اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله معنا پیدا کرد:

مردم ره و ما و ستم پیشه کرده‌اند
هیچ کجا توصیه به دشمنی و انتقام نکرده بلکه همواره مسیح‌گونه، توصیه به صبر و عفو و حتی صفح نموده‌اند.

ستم و جور تو دیدیم و گذشت بر تو
تو جفا کردی و ما عذر گنه می‌خواهیم
که جفا بر من و هم بر تو جفاکار گذشت
گر نشستیم به چشمت چو خس و خر گذشت^۳
آنجا هم که «در پیشگاه عدل خداوند» مجری می‌شود، این «عمل» اوست
که نکوهش می‌شود و نه فطرت انسانی او. همچنانکه احوط پیغمبر صلی الله علیه و آله به قومش می‌فرماید: «إِنِّي لَعَمَلِكُمْ مِنَ الْفَالِینِ»^۴: من از عمل شما بیزارم.

و اگر هم قرار باشد در تمام دیوان یک کلمه را هرگز پیدا نکنیم، آن کلمه «مَن» - با مفهوم منیت - است. کلمه‌ای که از نگاه ایشان شوم‌ترین کلمه است که شیطان در مقابل پروردگارش به‌زبان آورد که «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»^۵.

۱- شعر «به وادی طلب من در پی گمشده خویشم»

۲- شعر «شیوه علنی»

۳- شعر «من فکر بینوایی آن بینوا کنم»

۴- شعر «می‌نبرد همه آفاق به آزار دلی»

۵- سوره مبارکه «شعرا» آیه ۱۶۸

۶- سوره مبارکه «اعراف» آیه ۱۲

در یک نگاه به سیر زمانی اشعار به راحتی می‌توان دریافت که این عارف به حق واصل، سالهاست به «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» رسیده و نه تنها "خودی" نمی‌بیند، بلکه غیر از خدا هم چیزی نمی‌بیند. او همه چیز را از خدا می‌بیند.

هر چه جز حق در دل و در جان توست آن عذاب و اندوه و افغان توست
پس بسوزان جمله را و شاد شو اندر این سجن جهان آزاد شو
هستی خود نیز بردار از میان تا بیایی رمز "مُوتُوا" ای جوان^۱
او به حقیقت: «إِنَّا كُنَّا نَعْبُدُ وَإِنَّا كُنَّا نَسْتَعِينُ» رسیده.

نه به کس ستم نمودم نه ز کس ستم کشیدم
نه زیان به کس رساندم نه ز کس زیان رسیدم^۲
از امام به حق صلوات الله علیه حضرت جعفر بن محمد الصادق (ع) می‌پرسند: معنی قلب سلیم در سوره «شعرا» آیه ۹ چیست؟ می‌فرمایند: آن است که خدا را ملاقات کنی در حالی که هیچ چیز جز خدا در قلب نباشد. «لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»^۳ با خدای یکتا، خدای دیگری را مخواند. او تنها و یگانه است. این است معنی قلب سلیم:

همه جز هوای کویش به سرشک و ناله و بشویش
که چو می‌روی به پیش من همه بریده باشی^۴
زمین دلش چون کویر یزد صاف و بی‌آلایش، و آسمان دلش چون آسمان آن، پرستاره و نورافشان، و طریقش چون دیگر مردان آن خطه پاک، مهربان و دانا و بخشش:

دل من به مهرورزی شده پرنشاط لیکن
به خروش آمد این دل چو دلی شکسته دیده
غم خود نباشدم لیک پریش گشتم آن‌گه
که فغان دردمندی ز گذرگهی شنیدم

۱- شعر «ما خریدار دل بشکسته ایم»
۲- شعر «ز کسی جفا ندیدم»
۳- سوره مبارکه «قصص» آیه ۸۸
۴- شعر «دهی اگر به او دل به که آرمیده باشی»

به خدای عهد بستم به همه وفا کنم من

چو وفا نمودم آن عهد، پس آن‌گه آرمیدم^۱

در ذات ستاره، نورافشانی است در شبهای تار؛ و در ذات او هدایت‌گری و راهنمایی در کوره‌راههای ظلمانی دنیای مادی. اما اگر دل عارف پاک و صاف شده باشد و از هر انگیزه و خواستی خالی، «نی شکسته» ای می‌شود که دیگر تنها مالکش، آن مالک‌الملک، در آن می‌دمد تا صفات خود را از آن جلوه‌گر سازد. چرا که دیگر عاشق و معشوق و عشق یکی شده است:

وای دلکش نی در سیاهی شب تار به‌سان راهبری رهگشای هر اُمم
بگفت حق؟ چو مال شدی ز آرزو نیاز سزد فروغ حقایق به نای تو بدم^۲

چنین است که موسی از دل سوخته‌اش را که از نار عشق الهی روشن شده، در وادی مقدس طوی بدست می‌گیرد و ربه ضلالت چوپان هدایت بسیاری گشته^۳:

نی شکسته چوپان وادی بدم سفیر صادق عشق و محبت و کرم^۴
معلم دلسوزی که از پدر مهربان‌تر و اندامی خالص حال فرزندان آگاه‌تر است:

والدی دلسوز و پیری مهربانم پدر و فرزند و ضعیف و ناتوانم
باغبانم، باغبانم، باغبانم^۵

پایان وصف این کشور عشق ناممکن است، ولی وقت به پای عقل این قلم حقیر دیگر قادر به رفتن نبود، در ساحل این اقیانوس بندگی نشست تا نای جان او برگزیند، شاید به حرمت آن نام ما را به پای دل به غور در آن وادی ژرف راه داند تا رخصت شناخت بیشتر یابیم که به قول مولوی^۶:

۲ و ۴- شعر «نی شکسته»

۵- شعر «باغبان عشق»

۱- شعر «ز کسی جفا ندیدم»

۳- اشاره به آیات ۱۰ تا ۱۲ سوره مبارکه «طه»

«تالاب دریا نشان پای‌هاست پس نشان پا درون بحر لاسـت
تا به دریا سیر اسب و زین بود بعد از اینش مرکبی چوبین بود»
در حدیثی قدسی آمده که آن ربّ جلیل به کلیمش ﷺ می‌فرماید: بندگان من
آن قدر با نوافل به من نزدیک می‌شوند که من چشمشان و گوششان و ... می‌شوم.
وقتی در او نگریستیم تجلی حضرت حق را آنقدر گسترده و شدید دیدیم که
ذره‌ذره وجودش و کلمه به کلمه اشعارش ما را به سوی "او" می‌خواند پس نسامی
شایسته از "داعی الله" ندیدیم^۱ و شاهد این ادعا دیگر نه تنها چند بیت، که دیوان
«انتظار» پایان است. نامی که در آخرین ولیّ حق و در حجت خدا ﷺ به کمال
می‌رسد. و این خود بهترین نشانه ارادت و شیفتگی و سرسپردگی ایشان به آن ولیّ الله
الاعظم - روحی و روان - عالمی له الفداء - می‌باشد:

ای حجت خدا و شهید انیس و جان وی ختم اوصیاء ز هجر تو الامان
هر صبح و شام پر کشد این دل به سوی او در هر دیار و شهر کنم جستجوی او^۲
می‌گویند دل مؤمن خانه خداست. ... ای همسفر! حال که نیت طواف «کعبه»
دل «داری، با وضو وارد شو. از «زندان وجود» بیرون رو و با «زاری دل» غسل طهارت
کن. در «تور خدا» محرم شو و هر آنچه که تو را از انصاف جدا می‌کند، از خود جدا کن
که «گفت گر خواهی مرا، از خویشتن بیگانه شو». وقتی در «تو» مانعی ز ما نماند» و
«جز عشق هر چه بود برون ریخت از درون»، از «باب عشق» مستجاب وارد شو و به
همراهان کوی عشق با «صفای دل» بگو: «ای کاروان من آدمم» و ... بوی کعبه عزیز
درود».

۱ - اشاره به آیه ۳۱ سوره مبارکه «احقاف»: «يَا قَوْمَنَا اَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ...»

۲ - شعر «یا صاحب الزمان»